

## حد و مرز آزادی بیان و عقیده در نهج‌البلاغه

فرید صادقی<sup>۱</sup>، مسلم نوری زاده<sup>۲</sup>، عاطفه زارعی<sup>۳</sup>، سیما زارعی<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات تهران

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه مدرس

<sup>۳</sup> فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه شهید چمران اهواز

<sup>۴</sup> کارشناس مهندسی بهداشت محیط، دانشگاه شیراز

---

### چکیده

بحث آزادی بیان و عقیده یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات جوامع بشری در دنیای معاصر است زیرا این مقوله به دلیل ماهیت خاصی که دارد، از طرفی جزء مهم‌ترین حقوق اساسی افراد در جوامع بوده و از سوی دیگر: همواره با منافع ارباب قدرت و دیدگاه‌های اقتدارگرایانه به نحوی در تعارض بوده است. در نهج‌البلاغه مقوله‌ی آزادی اهمیت فراوانی دارد. بر مبنای اسلام، از آنجاکه انسان موجودی آزاد است، همواره باید حریم آزادی او حفظ گردد، لذا آزادی حق فطری هر انسانی می‌باشد و از او قابل سلب نیست. سیره عملی حضرت علی (علیه السلام) و توصیه به کارگزاران خود در اهتمام به اصل آزادی بیان در اجتماع و سیاست، اهمیت آن را به منصفه ظهور می‌رساند. هدف از این پژوهش بررسی تحلیلی حد و مرز آزادی بیان و عقیده و فوائد و آثار آن در نهج‌البلاغه است که با روش تحلیل محتوا تلاش شده است به این موضوع پرداخته شود، بر این اساس این نتیجه حاصل شد که امام علی (ع) در نهج‌البلاغه اهمیت زیادی در آزادی بیان و عقیده قائل است و بهترین فایده و اثر مطلوب آزادی بیان و عقیده را احترام به کرامت انسانی می‌داند.

---

**واژه‌های کلیدی:** آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی اندیشه، کرامت انسانی

---

## مقدمه

اصول حاکم بر اندیشه سیاسی در نهج‌البلاغه پرهیز از اجبار و اکراه و توجه به حقوق، آزادی‌ها و اندیشه اجتماعی است، اگر از مطالب نهج‌البلاغه سلیقه‌ای برداشت نکنیم و تحلیل و تغییر محدود و دلخواه نداشته باشیم، گستردگی و تنوع موضوعات و تعبیر بکار رفته در زمینه اندیشه سیاسی و حکومتی پاسخگوی هر سؤال و شبهه‌ای نیز خواهد بود و جامعیت نهج‌البلاغه زمانی برای انسان روشن خواهد شد که به همه ابعاد و زوایای مباحث در نهج‌البلاغه توجه شود که این مهم انسان را از افراط و تفریط، در برداشت از نهج‌البلاغه حفظ خواهد کرد. عنصر اندیشه در نهج‌البلاغه از ارزش و منزلتی خاص برخوردار است. علی - علیه السلام - عالی‌ترین انسانی بود که از جایگاه ارزشمند اندیشه حراست می‌کرد. هر کسی که از او سؤال می‌کرد و طالب اندیشه‌ای راهگشا بود دریغ نمی‌کرد و بهترین و عالی‌ترین و زلال‌ترین افکار و اندیشه را به طالب آن بدون کمترین دریغ ارائه می‌کرد و هم خود نیز اگر کسی درصدد ارائه مشورت بود پذیرا بود. از اینرو در این پژوهش تلاش شده است به بررسی و تبیین آزادی اندیشه، بیان و عقیده پرداخته و اثرات و فوائد آن را مورد تحلیل قرار دهد.

## ۱- آزادی عقیده

در جامعه دینی افراد نباید مجبور به انجام کاری باشند. مردم باید به اختیار خویش برای انجام کار تصمیم گرفته و داوطلبانه برای عملی کردن آن تلاش کنند. امام (ع) مردم را در اعتقادات خود مادامی که به اسلام و حکومت دینی آسیب نرسانند آزاد می‌گذاشت. تا آنجا که می‌فرماید: « وَ اللَّهُ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمْتَ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جُورٌ إِلَّا عَلَىٰ خَاصَّةٍ » (نهج‌البلاغه، خطبه ۷۴): (سوگند به خدا به آنچه انجام داده‌اید گردن می‌نهم تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو به راه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود).

یعنی در صورتی که عقیده نادرست آنان سبب تخریب نظام اسلامی شود یا خللی در آن وارد کند، در برابر آنها ایستادگی خواهد کرد. بیان اندیشه‌های مخالف دین و اسلام اگر به مرزهای نامربوط برسد به عنوان مثال به مرز افترا به خداوند یا آسیب به دین مقید شود، نمی‌توان آن را در چارچوب مجاز آزادی بیان دانست. گاه اگر افراد در امری آزاد هستند و با آنها برخورد نمی‌شود، ممکن است به دلایل مهمتری باشد که شرایط حاضر اقتضای آن را دارد. آیت‌الله مکارم در شرح کلام امام (ع) می‌فرماید: «اشاره به این که من اگر کوتاه بیایم، به خاطر مصالح مسلمین است، مبدا در این لحظات حساس که دشمنان در داخل و خارج برای خاموش کردن نور اسلام توطئه می‌کنند، اختلافی در داخل به وجود آید و شکافی در صفوف مسلمین ایجاد شود و آنها از آن بهره بگیرند. یا خونهای بی‌گناهان در این راه ریخته شود، من این ستم را بر خودم می‌پذیرم و از حق خود صرف نظر میکنم، ولی این تا زمانی است که ظلم و فساد از ناحیه حکومت وقت، در محیط اسلام ظاهر نشود» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۱۸/۳).

امام (ع) عقائد غیر اسلامی را در جامعه اسلامی آزاد گذاشت، اما با این حد و مرز که باعث آسیب به حقوق دیگران نشود. آن بزرگوار با توجه به در نظر گرفتن شرایط اجتماعی هرگز کسی را برای پذیرش عقیده‌ای مجبور نمی‌ساخت. آزادی در اعتقاد به نوعی ارزش انسانی را مطرح می‌کند حال اگر شخصی به پذیرش باوری مجبور شود حتی اگر آن اعتقاد و باور صحیح باشد، ارزش وی سرکوب شده و شخصیت انسانی او مورد اهانت قرار گرفته است. امام (ع) در پاسخ به تهدیدها و کشته شدن ناگهانی فرمود: « وَ إِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ » (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۲): (پروردگار برای من پوششی استوار قرار داد که مرا حفظ نماید) در شرح سخن امام (ع) و شأن ورود این خطبه آمده است: «یارانش کرارا حضرت را از سوء نیت «ابن ملجم» خبر داده

اند و قراین و نشانه هایی نیز بر نیت سوء او، آشکار گشت، حتی به گفته بعضی، روزی امام علیه السلام مشغول خطبه خواندن بود و «ابن ملجم» در برابر منبر نشسته بود که این سخن را آهسته بر زبان جاری کرد: «به خدا سوگند مردم را از دست تو آسوده میکنم» آنهایی که این سخن را از او شنیدند بعد از پایان خطبه او را دستگیر کرده نزد امام آوردند، امام فرمود: «او را رها کنید» و سپس گفتار مورد بحث را بیان فرمود: «مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۵/۳».

امام (ع) می توانست ابن ملجم را عقوبت نماید یا پیش از اینکه آن بزرگوار را به شهادت برساند، مانع انجام انگیزه و عقیده ناشایستش شود اما در آن مجلس او را مانند دیگران آزاد گذاشت و عقیده اش را سرکوب نکرد. بلکه با بیانی رسا او را متوجه این نمود که اجل او سرآمد مشخصی دارد.

### ۱-۱- آزادی عقیده در انتخاب رهبر

شاید بتوان گفت نخستین ارزش و کرامت انسانی، آزادی در انتخاب و اختیار است. انسان با انتخاب آگاهانه و از روی میل و گرایش شخصی می تواند در خود ملاک برتری بر سایر موجودات را درک کند. زمانی که انتخاب از روی اجبار باشد، حتی اگر درست و منطقی باشد در شخص اثر مثبت نمی تواند داشته باشد زیرا فرد برخلاف میل باطن به سوی انگیزه و هدفی کشیده شده است که به آن گرایش ندارد. در جریان خلافت امام (ع) این آزادی در اختیار و انتخاب به خوبی لمس می شود. امام (ع) مردم را در انتخاب رهبر آزاد گذاشت لذا گرچه خلافت حق مشروع امام (ع) بود اما امام (ع) مردم را مجبور به قبول آن نکرد و آنها را در انتخاب خود مختار قرار داد. امام علی (ع) برای بیان بی اعتنایی نسبت به پذیرش خلافت اینگونه می فرماید: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَارُوا عَلَى كِطْلَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۳): (اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب میکردم). یعنی مردم خود با میل و اشتیاق برای بیعت با آن بزرگوار اجتماع کردند و این حکومتی که اکنون از آن ناراضی هستند، با انتخاب خودشان بوده و به آنها اطلاع داده شده است که بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر عمل خواهد کرد. امام (ع) پذیرش خلافت را به سه دلیل می داند: ۱- حضور فراوان مردم برای بیعت. ۲- امر خداوند به قیام در برابر ستمکاران. ۳- دفاع از مظلومان. لذا آن بزرگوار می فرماید اگر اینها نبود هرگز این حق مشروع را پذیرش نمی کردم و آن را به دیگران واگذار می کردم.

این سخنان، بیانگر این هستند که بیعت مردم با امام (ع) ناگهانی یا از روی اجبار نبود. امام (ع) برنامه انقلابی خود را برای مردم شرح داد و تصریح نمود که در صورت پذیرش خلافت، با عدالت و بر اساس کتاب خدا و سنت رسول اکرم (ص) عمل خواهد کرد. آن بزرگوار می دانست که تحمل اینگونه عدالتی بر آنان سخت است لذا پس از قتل عثمان که مردم به آن بزرگوار هجوم آوردند به آنها فرمود: «وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ وَأَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا» (نهج البلاغه، خطبه ۹۲): (اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که شاید شنواتر، و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم).

امام (ع) در این خطبه می فرماید که اگر او را رها کنند برای آنها خوشایند تر و سودمندتر است زیرا در آن صورت امام علی (ع) هم مانند آنها و حتی بیشتر از آنها مطیع حاکم خواهیم شد. اما اگر آن بزرگوار را برای رهبر انتخاب کنند بر آنها سخت

است زیرا عدالت و قوانین اجرایی امام (ع) مطابق میل و خواسته ی آنها نیست لذا می خواهد او را به عنوان امیر رها کنند تا بعدا باعث نارضایتی نشود.

امام (ع) در بیانی دیگر، آزادی مردم در انتخاب خود را بیان می کند و می فرماید: « دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا » (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵): (و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید) « وَ بَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بَبَيْعَتِهِمْ إِتْيَايَ أَنْ يُتَهَجَّ بِهَا الصَّغِيرُ وَ هَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ » (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹): (آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان و پیران برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند) یعنی حتی خردسالان و پیران برای پذیرش امام (ع) به عنوان حاکم و والی اقدام کردند و از انتخاب خود شادمان و راضی بودند.

امام (ع) در بیانی دیگر می فرماید: « فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطْفِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ » (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷): (شما مردم برای بیعت کردن به سوی من روی آوردید، همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچه های خود می شتابند و پیاپی فریاد کشیدید، بیعت بیعت).

« امام علی (ع) مکرر از وصیتی از جانب رسول خدا (ص) به وی سخن رانده است که بنا بر آن به علی (ع) سفارش شده است که در صورت اقبال مردم به وی و اجتماع آنان بر حکومت او، خود را کنار نکشد و زمامداری را عهده دار شود و در صورت پشت کردن مردم به وی و تفرق آنان در امر حکومت او، خود را کنار بکشد و امیر (ع) بر این سفارش پایبند بود» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۸: ۱۰۶). در بیانی دیگر، بیعت آزاد و بدون اجبار مردم را اینگونه تعبیر می کند: « لَمْ تَكُنْ بَبَيْعَتِكُمْ إِتْيَايَ فَلْتَهُ » (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶): (بیعت شما مردم با من بی مطالعه و ناگهانی نبود). «منظور امام (ع) این است که بیعت شما با من به اجبار و بدون تفکر و تدبر نبوده است بلکه با تدبر و اجتماع نظر و رأی شما بوده است» (خویی، ۱۳۵۸/۳۲۳: ۸) عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص با امام (ع) بیعت نکردند و امام (ع) نیز آنها را مجبور به بیعت نساخت. (نک. دشتی، ۱۳۸۳: ۶۹) از سخنان شریف اینگونه استنباط می شود که مردم زمامداری امام (ع) را بدون اجبار و واهمه ای پذیرفتند و در پذیرش آن هیچگونه اجباری وجود نداشت.

با آنکه خلافت حق امام (ع) بود، اما آن بزرگوار به علت اینکه مردم در آن شرایط ولایت او را نمی-خواستند، از حق خویش کناره گرفت و تا لحظه ای که با اختیار خودشان به بیعت راضی نشده بودند، عهده دار خلافت نشد. حکومت امام (ع) حکومتی مردمی و بر اساس انتخاب آگاهانه ملت بوده است. زمانی که مروان در جنگ جمل اسیر شد، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نزد امام علی (ع) آمدند و نزد پدر، عذر او را خواستند و فرمودند که مروان قصد بیعت با شما را دارد. امام (ع) چون می دانست که در گذشته با او بیعت کرده است اما از آن سرباز زده و اکنون به اجبار و به خاطر ترس از اسارت قصد بیعت دارد، به فرزندانش فرمود: «لا حاجة لي في بيعته» (همان، خطبه ۷۳): (مرا به بیعت او نیازی نیست).

از این رو امام (ع) نخواست که مروان با اکراه و اجبار با او بیعت کند بلکه امام (ع) همواره می خواست با رضایت حکومت او را بپذیرفته و تحت لوای او در آید. ممکن بود که رأی و نظری به امام (ع) تحمیل شود، اما هرگز نظر خود را بر مردم تحمیل نکرد. این را در سکوت ۲۵ ساله امام (ع) در برابر غصب خلافت می توان به خوبی فهمید. گر چه این عمل بر خلاف تعهد اجتماعی و اصل بیعت بوده یعنی مردم ملزم به اطاعت بودند اما کج اندیشی مردم مانع این مهم می شد.

همانطور که ذکر شد خلافت امام (ع) بر خلاف سه خلیفه قبلی مردمی ترین حکومت بود زیرا بر مبنای نص نبوی و هم بر مبنای شورا و بیعت عمومی بود. پس در این جامعه که زمامدار آن بر اساس انتخاب آزادانه مردم صورت گرفته، مجالی برای نبود آزادی بیان و عقیده وجود ندارد. امام (ع) مردم را در انتخاب رهبر زمان خویش آزاد گذاشت، اما با آنها اتمام حجت کرد

که بر اساس دستورات خدا و پیامبرش عمل خواهد کرد. حاکم باید با انتخاب مردم و رأی اکثریت مردم انتخاب شود. «آزادی در انتخابات (بیعت)» عملکرد ناشی از اندیشه است. به نظر امام (ع) مردم در اندیشه آزادند، مادامی که به دیگران آسیب نرسانند. بنابراین، در اعمال خود دارای اختیار و انتخاب بوده، و حق دارند حاکم خود را برگزینند» (محمّدی صیفا، ۱۳۹۳: ۷۶).

این موضوع تا آن درجه از اهمیت برخوردار است که ایشان مشروعیت حکومت خود را در آزاد بودن مردم و رأی دادن آگاهانه آنان می‌دانند. حضرت (ع) در یکی از نامه‌ها ضمن افشای سران ناکثین اینگونه می‌فرماید: «بَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَ لَا مُجْبَرِينَ بِلِ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ» (نهج‌البلاغه، نامه ۱): آنگاه مردم بدون اکراه و اجبار، با من بیعت کردند. امام (ع) با سخنان شریف خود، به حق انتخاب مردم برای انتخاب رهبر و حاکم اشاره می‌کند. حق انتخاب یکی از حقوق اساسی بسیار مهمی است که به رسمیت شناختن و قبول آن به معنای "آزادی انتخاب" و یا "آزادی رأی" می‌باشد. اگر در یک جامعه رهبر بدون دخالت مردم انتخاب شود نوعی استبداد بر جامعه تلقی می‌شود که در آن مردم هیچگونه دخالتی در سرنوشت جامعه ندارند. در چنان جامعه‌ای مردم مطیع بی چون و چرای دولت هستند که هیچگونه آزادی نخواهند داشت. پس در این حکومت بدون شک هیچ عقیده و بیانی آزاد نیست.

## ۲-۱- آزادی عقیده اقلیت های دینی

حضور اقلیت های دینی در یک جامعه واحد همواره در تاریخ وجود داشته است. نمونه بارز این امر، زمان خلافت امام علی (ع) است. در آن زمان اقلیت های مختلفی حضور داشتند که هر کدام از آنها در عقاید خود آزاد بودند اما این آزادی مادامی که به چهار چوب اسلام خدشه وارد نکند، مطرح می‌باشد. این اقلیت ها در سایه الطاف امام (ع) محترم بوده و در برخورداری از حقوق، با سایر مردم برابر بودند. آنها همانند سایرین اقوام و ادیان در امنیت بودند. زمانی که خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار، و سستی مردم به امام (ع) ابلاغ شد، فرمود: «وَلَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمَعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلْبَهَا وَ رُعْتَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِرْجَاعِ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷): (به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته اند).

امام (ع) غیر مسلمانان در سرزمین اسلامی و حکومت خویش را پناهندگان اسلام می‌داند و بر این تأکید می‌کند که مادامی که در آنجا پناهنده اند باید مانند سایر مسلمانان از امنیت برخوردار باشند و بین مسلمان و غیر مسلمان تبعیض امنیتی نباشد. امام (ع) از این حادثه آنقدر اندوهگین است که می‌فرماید:

« ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَأَفْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَ لَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمٌ. فَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهٍ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهٍ عِنْدِي جَدِيرًا » (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷): (لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است). امام (ع) بسیار متأثر گشت که چرا در سایه حکومت خویش، نظامیان حقوق اقلیتهای دینی را نادیده گرفته اند و برای برقراری امنیت در بین آنها تلاش نکرده اند.

در این باره آمده است: «در حکومت علوی اقلیت های دینی کوتاه فکران سطحی نگر که دارای افکار و عقاید الحادی بودند هیچ گاه به خاطر داشتن عقیده خود از حقی محروم نشدند». (یارمحمدی، ۱۳۹۰: ۴۲). اقلیت های دینی مانند سایرین می توانند اندیشه صواب را از خطا تشخیص دهند در جهت اصلاح جامعه بر آیند و با هشدارها و انتقادهای خود در جهت اصلاح جامعه بکوشند. «اقلیت ها به ویژه اقلیت های دینی در اندیشه ی امام (ع) جزئی از کشور اسلامی هستند و بیگانه شمرده نمی شوند. آنان در تعیین سرنوشت خود اختیار دارند و به اختیار می توانند به تابعیت کشور اسلامی درآیند. تابعیت با قرار داد ذمه ایجاد می شود و پس از آن، عضوی از جامعه اسلامی می گردند.» (نک. عمید زنجانی، ۱۳۸۰: ۱۵).

اگر امام (ع) به اقلیت ها اهمیت نمی داد و آنها را در برابر آفات و ظلم صیانت نمی کرد، در جامعه هرج و مرج ایجاد می شد و مردم سایر مذاهب از حکومت دینی تصویری خوب نداشتند و از جانبی دیگر معنای عدالت در حکومت دینی را باور نداشتند. «ممکن است بعضی تصور کنند که مسئله احترام به اقلیت های مذهبی که در پناه اسلام، جان و مالشان محفوظ شمرده شده و نیز حمایت از آنها، تنها یک شعار است، ولی توجه به مسائل مربوط به آنها در فقه اسلامی و تعبیراتی مانند تعبیر امام علیه السلام در این خطبه، نشان می دهد که اسلام، دقیقا خود را حامی آنها می شمرد و ما دام که دست به پیمان شکنی و اعمالی بر ضد اسلام نزده اند، جان و مال و حیثیت و آزادی شان، محفوظ است. در این فراز خطبه، امام علیه السلام شدیداً از این مسئله ناراحت است که چرا غارتگران شام، زیور آلات زنان یهودی یا نصرانی را که در پناه اسلام می زیسته اند، به یغما برده اند حتی آنها را در کنار زنان مسلمان قرار می دهد و نسبت به هر دو، شدیداً اظهار نگرانی و ناراحتی می کند که چرا حرمت آنها شکسته شده و زیور آلاتشان غارت گردیده و مردم عراق را به خاطر سستی و تنبلی در برابر این غارتگران، شدیداً، ملامت و سرزنش میکند. منظور از غیرت دینی، این است که انسان، در برابر تخلفاتی که از مسیر حق و عدالت و احکام الهی می شود، خاموش ننشیند و بی تفاوت از کنار آنها نگذرد بلکه تخلف، هر چه شدیدتر باشد، جوش و خروش او بیشتر گردد. کسانی که خونسرد و بی رمق، از مقابل این امور می گذرند، فاقد غیرت دینی هستند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹: ۱۵۵/۲). لذا هیچ منعی ندارد که در حکومت های دینی افرادی با آیین، دین و رویکردی دیگر حضور داشته باشند اما این حضور آنها باید مشروط به شرایط باشد یعنی به حکومتی که در آن مقیم هستند پایبند باشند و آیین خود را ابزاری برای تخریب باورها و نظام آن بکار نگیرند. حال چرا در یک کشور اسلامی، افرادی بیگانه می توانند حضور داشته باشند و علاوه بر آن می توانند حق انتقاد و اعتراض داشته باشند، آمده است: «اسلام به منظور تحقق اهداف متعالی چون هدایت و راهنمایی انسانها به کمال یا رهایی آنها از ظلم و ستم با اینکه پذیرش اقلیت ها در جامعه اسلامی زیان هایی را نیز به دنبال دارد - با آغوش باز از آن استقبال کرده و سختی ها و زیان های ورود آنان به جامعه اسلامی را با جان خریده تا شاید افرادی راه کمال را بیابند و یا عده ای از یوق ظلم نجات یابند. تاریخ گواهی می دهد اقلیت ها، حاکمیت مسلمانان را به مراتب بر حاکمیت هم کیشان خود ترجیح می داده اند، چرا که مسلمین به عدالت با آنان رفتار می کردند» (جرجی، ۱۳۵۲: ۵۴).

### ۳-۱- آزادی عقیده خوارج

خوارج گروهی باطل بودند که بر اساس عقائد نادرست خویش در مقابل امام (ع) جبهه ی باطل گرفتند. زمانی که خوارج شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (نک. نهج البلاغه، خطبه ۴۰) را سر دادند، امام (ع) با آنکه می دانست عقیده آنها باطل است و هرگز خدا را حکم قرار نمی دهند بلکه در پی رسیدن به حکومت هستند، آنها را در عقیده خود آزاد گذاشت زیرا از جانب دیگر افراد سپاه امام (ع) نیز در ابتدا راضی به پذیرش حکمیت بودند و امام علی (ع) را مجبور به قبول حکمیت کردند. «وقتی امام (ع) مواجه با

۲۰ هزار نفر از سپاه خود شد که دور خیمه ایشان را محاصره نمودند و تهدید کردند که اگر حکمیت را نپذیری و جنگ را خاتمه ندهی، تو را خواهیم کشت» (طبری، بی تا: ۴۸/۵) آن بزرگوار نیز برای آنکه از تفرقه جلوگیری کند آن را پذیرفت و به خواسته ی باطل آنها رضایت داد اما رضایتی از روی اجبار و بر خلاف میل. امام (ع) می دانست که حکمیت چیزی جز فریب و نیرنگ نیست اما به رأی و نظر امام (ع) توجهی نکردند. پس از پافشاری خوارج در شورشگری، امام (ع) به قرارگاهشان رفت و فرمود:

« أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حَيْلَةٌ وَ غِيْلَةٌ وَ مَكْرًا وَ حَدِيْعَةً إِخْوَانًا وَ أَهْلٌ دَعَوْتَنَا اسْتَقَالُونَا وَ اسْتَرَاخُوا إِلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ التَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتُ لَكُمْ هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ » (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲): (آنگاه که شامیان در گرما گرم جنگ، و در لحظه های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ، و مکر و فریب کاری قرآن آنها را بر سر نیزه بلند کردند شماها نگفتید که: «شامیان، برادران ما و هم آیین ما هستند از ما می خواهند از خطای آنان بگذریم. و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده اند، نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم» اما من به شما گفتم که: این توطئه، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است» امام (ع) آنها را متنبه نمود که حکمیت تنها نیرنگ برای سست کردن شما و پیش بردن مقاصد شوم خودشان است، اما رأی امام (ع) برای آنها اهمیتی نداشت و آن بزرگوار را مجبور به پذیرش امری برخلاف میل کردند. از سیاق سخنان شریف امام علی (ع) اینگونه بر می آید که آن بزرگوار آنها را در عقیده باطل، آزاد نگذاشته است و آنها را رها نکرده است، بلکه با راهنمایی و ارشاد قصد داشت که آنها را متوجه نیرنگ خوارج کند اما آنها فریب خورده و در عقیده خود مصمم بودند.

امام (ع) هنگام شورش یاران پیرامون حکمیت فرمود: «لیس لی أن أحملکم علی ما تکرهون» (همان، خطبه ۲۰۸): (من نمی توانم شما را به راهی که دوست ندارید اجبار کنم). «امیر المؤمنین (ع) با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد ... زندانشان نکرد و شلاقشان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد. آنها همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت (ع) خود و اصحابش با عقیده آزاد با آنان رو به رو می شدند. شاید این مقام آزادی در دنیا بی سابقه باشد که حکومتی با مخالفین خود تا این درجه با دموکراسی رفتار کرده باشد» (مطهری، ۱۳۷۹: ۱۲۷).

#### ۴-۱- آزادی عقیده در انتخاب داوران حکمیت

ماجرایی که برای امام (ع) سخت تر از پذیرش حکمیت بود، انتخاب داور نالایق برای این امر بود زیرا سپاه امام (ع) به داوری ابوموسی رضایت دادند در حالیکه او فرد لایق برای عهده دار شدن این امر مهم نبود و در نهایت انتخاب آنها با شکست و ضرر مواجهه شد. در سال ۳۸ هجری پس از خیانت داوران حکمیت، امام (ع) با بیانی سرزنشگر خطاب به مردم فرمود: « فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلِئِكُمْ عَلَيَّ أَنْ اخْتَارُوا » (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۷): (رأی جمعیت شما در صفین یکی شد که دو مرد را به داوری برگزینند (ابوموسی و عمروعاص)) امام (ع) حتی برای انتخاب داوران حکمیت، با مردم مشاوره کرد و رأی آنها را خواهان بود. امام (ع) می دانست که ابوموسی فردی سست و نا آگاه می باشد و هرگز نمی تواند حکم خیر خواهی باشد، اما مردم به او راضی بودند و امام (ع) در آن شرایط مردم را مجبور به تعویض عقیده شان نکرد.

در جایی دیگر می فرماید: « أَلَا وَ إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا يُحِبُّونَ وَ إِنَّكُمْ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ » (نهج البلاغه، ۲۳۸): ( آگاه باشید که شامیان در انتخاب حکم، نزدیک ترین فردی را که دوست داشتند برگزیدند، و شما فردی را که از همه به ناخشنودی نزدیک تر بود انتخاب کردید) امام (ع) در واقع تنها حکم خدا را پذیرفته بود و با انتخاب

ابوموسی اشعری برای داور حکمیت موافق نبود زیرا همانطور که پیشتر ذکر کردیم او فردی مصلح و خیر خواه نبود و هرگز نمی توانست رأی درستی بر حکم خدا اظهار دارد. لذا آن بزرگوار با اکراه به تصمیم آنها تن داد. پس از ماجرای حکمیت و نیرنگ عمرو عاص که ابوموسی را فریب داد، امام (ع) علل شکست کوفیان را مصمم بودن در عقیده باطلشان دانست و فرمود: « كُنْتُ أَمْرُتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي لَوْ كَانَ يَطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجَفَاءِ وَ الْمُتَابِذِينَ الْعُصَاةِ حَتَّى إِتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ وَ ضَنَّ الزَّيْدُ بِقَدْحِهِ » (نهج البلاغه، خطبه ۳۵): (من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیت به شما گفتم، و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم. (ای کاش که از قصیر پسر سعد اطاعت میشد) ولی شما همانند مخالفانی ستمکار، و پیمان شکنانی نافرمان، از پذیرش آن سر باز زدید، تا آنجا که نصیحت کننده در پند دادن به تردید افتاد، و از پند دادن خودداری کرد).

حضرت علی (ع) فرد لایق برای این مسؤولیت را ابن عباس می دانست، اما اشعث بن قیس و عده ای دیگر که در گروه خوارج قرار گرفتند، با انتخاب امام (ع) مخالفت نموده و اصرار بر انتخاب ابوموسی داشتند. امام (ع) به آنها فرمود: می ترسم عین شما (ابوموسی) فریب بخورد زیرا عمرو عاص در انجام مقاصدش از خدا نمی ترسد و هر چه هوای نفسش بخواهد انجام خواهد داد. اما اشعث گفت: به خدا سوگند که اگر یکی از دو حکم یمنی باشند و بر خلاف میل ما حکم بدهند برای ما بهتر است تا اینکه هر دو قریشی باشند و بر طبق میل ما رأی بدهند. امام علی (ع) فرمود: حال که اصرار بر انتخاب ابو موسی دارید هرکاری که می خواهید بکنید» (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۲/ ۲۲۹). امام (ع) عقیده خود را بر آنان تحمیل نکرد و انتخاب آنان را که متفق القول بر انتخاب ابوموسی بودند را پذیرفت اما قبل از پذیرش، به آنها فرمود که ابوموسی فردی سست است که به راحتی نظر او بر می گردد اما آنها سخن امام (ع) را نپذیرفتند و بر عقیده خود مصمم بودند. لذا امام (ع) مجبور به پذیرش تصمیمی شد که نتایج خوبی به دنبال نداشت. و در نهایت همگی نادم و پشیمان از انتخاب اشتباه شدند.

## ۲- آزاد اندیشی و استقلال رأی

استقلال رأی از مباحث مهم فردی و اجتماعی است و در طول تاریخ بشر مسئله ی استقلال رأی همواره مطرح بوده است و افراد علاقه به این مهم نشان داده اند. با نگاهی عمیق به مناظره حکیمانانه امیر المؤمنین علی (ع) در این خطبه از نهج البلاغه می توان در این مناظره مضمون پاسخ امام (ع) را که اشاره به مسئله استقلال رأی است را مشاهده کرد زیرا در سایه رأی درست و هدایت صحیح، اخلاق صحیح شکل می گیرد و در نهایت جامعه به استحکام خواهد رسید» (شمسی نیا، ۱۳۹۴: ۲۷).

امام علی (ع) استقلال فکری و رشد اندیشه و به کار گیری قدرت تفکر را ارزشمند می داند. امام (ع) انتخاب متفکرانه مردم و مستقل از قدرت را ارزشمند می داند و برای آن نیز ارزش قائل است. زمانی که کلیب جرمی « نزد امام (ع) آمد تا علت مبارزه آن بزرگوار را با ناکشین جويا شود، امام (ع) به طریقی رسا و قانع کننده با او صحبت کرد و او بدون درنگ با امام (ع) بیعت کرد. امام (ع) به او فرمود: « أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُواكَ رَائِدًا - تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَيْثِ - فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَ أَحْبَبْتَهُمْ عَنِ الْكَلْبِ وَ الْمَاءِ - فَخَالَفُوا إِلَى الْمَعَاطِشِ وَ الْمَجَادِبِ مَا كُنْتَ صَانِعًا - قَالَ كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَ مُخَالَفَهُمْ إِلَى الْكَلْبِ وَ الْمَاءِ - فَقَالَ ع فَاْمُدُّ إِذَا يَدُكَ - فَقَالَ الرَّجُلُ - فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ - فَبَايَعْتُهُ » ( نهج البلاغه، خطبه ۱۷۰): (اگر آنها تو را می فرستادند که محل ریزش باران را بیایی، سپس به سوی آنان باز می گشتی و از گیاه و سبزه و آب خبر میدادی، اگر مخالفت می کردند، و به سرزمین های خشک و بی آب روی می آوردند تو چه می کردی؟ گفت: آنها را رها می کردم و به سوی آب و



گیاه می رفتم، امام فرمود: پس دستت را برای بیعت کردن بگشای. مرد گفت: سوگند به خدا به هنگام روشن شدن حق، توانایی مخالفت نداشتیم و با امام علیه السلام بیعت کردم).

امام (ع) با ادله صحیح و منطقی او را هدایت نمود و در کمال استقلال رأی، او را در انتخاب مختار قرار داد و به سوی حق دعوت نمود. امام (ع) در حکومت خود این حق را نه به لحاظ مصلحت مسائل سیاسی، بلکه از این جهت که انسان دارای کرامت و ارزش انسانی در تفکر و قوه ی اختیار است، آن را ارج می نهد. حضرت (ع) در ضمن سخن خود می فرماید که ولایت و حکومت او مانند سرزمین پر آب و علف است که در آن الطاف خداوند لمس می شود اما باطل گرایان، خود به اختیار از این نعمت روی گردان هستند. حضرت (ع) از این طریق او را قانع نمود و مسئله حکومت و ولایت مداری خویش را برای او تبیین نکرد. امام (ع) از او پرسید که اگر تو آنها را به این سرزمین دعوت کنی اما آنها روی گردانی کنند و به سرزمین بی آب روی آورند چه خواهی کرد؟ او در پاسخ گفت که آنها را به حال خود رها کرده و به سوی سرزمین آباد خواهیم رفت، لذا امام (ع) او را در انتخاب مسیر آزاد و مختار قرار داد و فرد پس از بررسی و اندیشیدن در سخنان شریف امام (ع) به حقانیت او ایمان آورد و با اختیار بیعت کرد.

### ۱-۲- حد و مرز آزادی بیان و عقیده در نهج البلاغه

هر چیزی اگر از مرز اصلی خود خارج شود، هر چند که خوب و صحیح باشد، به سوی بی تعادلی کشیده می شود. آزادی در عقیده و بیان باید بر اساس منطقی و حدود و مرز مشخصی باشد. امام علی (ع) به خوبی مفهوم آزادی را درک کرد آن بزرگوار این ادراک را به درستی و صراحت بیان کرد و در جامعه و حکومت خویش آن را مطرح ساخت. بر همین اساس، بنای مستحکم ارتباط و پیوند انسانی مردم را با یکدیگر بنیان نهاد و در اصلاحات اجتماعی، قانونگذاری و ... به موجبات آن عمل نمود. آن بزرگوار در کنار آزادی بیان و عقیده به حد و ورز آن اشاره می کند و می فرماید که: «اللِّسَانُ سَبْعُ إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقْرٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۶۰): (زبان تربیت نشده درنده ای است که اگر رهایش کنی می گزد). یعنی انسان نباید افسار سخن و ادب خویش را از دست بدهد و با بیحرمتی و اهانت سخنان خویش را مطرح کند بلکه باید ادب و احترام را در کنار بیانات خویش بنشانند تا با بیان نرم و کارساز دیگران را تفهیم کند.

امام (ع) در کنار آزادی بیان و عقیده، این نکته را ترسیم می کند که آزادی نباید به آزادی دیگران و جامعه ضربه ای وارد سازد. در همین مورد امام (ع) درباره طلحه و زبیر می فرماید: «إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَوْا عَلَي سَخَطِي إِمَارَتِي وَسَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَحْفَ عَلَي جَمَاعَتِكُمْ فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَي قِبَالِهِ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹): (همانا ناکشین عهد شکن به جهت نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوستند، و من تا آنجا که برای وحدت اجتماعی شما احساس خطر نکنم صبر خواهم کرد، زیرا آنان اگر برای اجرای مقاصدشان فرصت پیدا کنند، نظام جامعه اسلامی متزلزل می شود).

امام (ع) این خطبه را در پاسخ به صحابه فرمود که خواستار کیفر دادن شورشیان بر ضد عثمان بودند. امام (ع) صبر خویش را مشروط بر وارد نساختن ضربه به وحدت اجتماع مسلمین می داند و می فرماید که در غیر این صورت دست به قیام خواهد زد. «مخالفان و ناراضیان حکومت مشروع علوی (ع)، آزادی اجتماعی و انتقاد داشتند و نارضایتی خود را حتی به زمامدار جامعه اسلامی هم عملاً نشان می دادند، تا زمانی که فعالیت آنها به آزادی ها و حقوق دیگران صدمه و زیان نرسانده بود، آزادی فعالیت داشتند و حتی می توانستند از مرکز حکومت خارج شده در شهر دیگری با دامنه وسیعتری به فعالیت مخالفت آمیز

بپردازند اما وقتی که حالت تعرض و افساد را در پیش گرفتند، مسؤول و زمامدار جامعه، امام علی (ع)، با آنان با قاطعیت برخورد و آنها را در جنگ جمل منکوب کردند» (احمدی، ۱۳۸۹: ۱۰).

امام (ع) ضمن بیان ویژگی های رهبر، یکی از ویژگی های خود را بیان میکند و می فرماید: «إِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳): آگاه باشید من با دو کس پیکار میکنم، کسی چیزی را ادعا کند که از آن او نباشد، و آن کس که از ادای حق سرباز زند. در شرح سخن امام (ع) آمده است: «احکامی است در باره کسی که پس از انعقاد بیعت با امام فتنه انگیزی و آشوبگری کند که باید در آغاز به نرمی او را راضی کنند و بخواهند که به راه حق باز گردد، پس از این اگر امتناع ورزد باید با او پیکار شود، و این حکم به مقتضای گفتار خداوند متعال است که فرموده است: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» (بحرانی، ۱۳۷۵: ۶۲۵/۳).

انسان آزاد است اما آزادی او نباید از حد و مرز خارج شود. امام (ع) می فرماید که اگر کسی ادعای ناحق کند و خود را در این امر آزاد بداند، به طور قطع با او پیکار خواهد کرد در عین حال اگر کسی از انجام حق سرباز زند و خود را آزاد بداند که می تواند از آن روی گردانی کند، نیز به مبارزه با او برخورد خاست. حضرت (ع) حتی افراد را از ستایش کردن بی جا برحذر می دارد و می فرماید: «فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶): (من را با سخنان زیبای خود مستایید) این آزادی، آزادی بیان نیست بلکه افراط در بیان است که گاهی برای رسیدن به مقاصد شخصی، آن را بر زبان می آورند. امام (ع) در عین حال در پاسخ به یارانش که شامیان را دشنام داد فرمود: «أَنْتِ أَكْرَهَ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَابِينَ وَ لَكِنَّمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانِ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعَذْرِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶): (من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، اما اگر کردارشان را تعریف، و حالات آنان را باز گو می کردید به سخن راست نزدیک تر، و عذر پذیر تر بود).

آزادی نباید توأم با بی حرمتی، تملق، ریا و چاپلوسی باشد آزادی نباید از حد خارج شود به گونه ای که به باورها و نظام جامعه آسیب برساند. افراد حتی نمی توانند در نکوهش یا ستایش افراط کنند زیرا در این صورت بیان آزاد، سوق به سوی بی حرمتی یا تملق می یابد. زمانی که امام (ع) در مسجد کوفه سخنرانی کرد، اشعث با گستاخی خود را آزاد دانست که می تواند بیان کند که این سخن به ضرر امام (ع) است. امام (ع) در پاسخ با بیان نابجای اشعث فرمود: «مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹): (چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنت لعنت کنندگان بر تو باد) هر بانی آزاد نیست. زمانی که فرد لئیم و پست است پس چگونه میتواند خوب یا بد بودن انسان کریمی را تخمین بزند. در شرح سخن امام (ع) آمده است: «اشاره به جهل او و عدم جواز اعتراض به امام (ع) دارد. سپس در ادامه او را به دور بودن از رحمت خدا می خواند» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۲۸۳/۳).

امام (ع) اشعث را متوجه اشتباه فهمش کرد و به او خاطر نشان کرد که تو متوجه منظور من نشدی زیرا من اتحاد را تذکر کردم. در این باره آمده است: «...تو اصلاً مفهوم سخن مرا نفهمیدی که چه می گویم و اشاره به چه نکته ای می کنم. منظور من دعوت مسلمین به اتحاد و اشاره به اشتباهی است که در مسئله قبول حکمین» کردند تا دیگر این گونه کارها را تکرار نکنند. اما تو مطلب را وارونه فهمیدی.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۱/۶۴۷) همانطور که امام (ع) در پاسخ به احنس که در ضمن مشاجره بین امام (ع) و عثمان گفت من او را کفایت می کنم، فرمود: «يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْاُبْتَرِ وَ الشَّجَرَةَ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَ لَا فَرْعَ، أَنْتَ تَكْفِينِي؟! فَوَاللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ، وَ لَا قَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهَضُهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۵): (ای فرزند لعنت شده دم بریده، و درخت بی شاخ و برگ و ریشه، تو مرا کفایت میکنی؟ به خدا سوگند، کسی را که تو باور باشی، خدایش نیرومند

نگرداند، و آن کس را که تو دست گیری، بر جای نمی ماند. امام (ع) با بیان قاطع خویش اُخسنس را متنبه می سازد که نمی توانند هر سخنی را بر زبان آورد زیرا ظرفیت وجودی او در حدی نیست که بتواند امام علی (ع) را کفایت کند.

### ۳- آثار و فوائد آزادی بیان و عقیده در نهج البلاغه

همانطور که پیشتر ذکر شد، آزادی بیان و عقیده به معنای نبود مانع و ترس برای ابراز عقاید درست و منطقی است. بالطبع اگر امری درست در جامعه گسترش یابد و دولت و ملت بر آن پایبند باشند، فوائد و آثار مطلوبی بر جای خواهد گذاشت. لذا آزادی بیان و اندیشه ی مطلوب و کارآمد در جامعه مانع از گسترش عوامل تزلزل گر جامعه و باعث تثبیت دوام و استواری هر چه تمامتر آن می شود. در ادامه به فوائد و آثار مطلوب آزادی بیان و عقیده در کلام امام (ع) می پردازیم.

#### ۱-۳- جلوگیری از رفتار تصنعی

امام (ع) مدح و ثنای نابجا را برابر با رفتار تصنعی و بر خلاف میل باطن می داند و بیان می کند که با سخنان نابجا او را نستایند بلکه آنچه که در باطن دارند ابراز کنند. زمانی که افراد در جامعه آزادی بیان داشته باشند، دیگر برای رسیدن به خواسته های خود مجبور به ستایش و تملق نابجا نمی شوند. آنها می توانند آزادانه آنچه را که در دل دارند ابراز کنند و از صفت دو رویی و رفتار تصنعی دور باشند. همانطور که امام (ع) در برابر ستایش اجباری شخصی در برابر خود می فرماید: «فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلٍ ثَنَاءٍ» (نهج البلاغه خطبه ۲۱۶): (من را با سخنان زیبای خود مستایید). یعنی آنچه را که در دل داری متناسب با آنچه نیست که بر زبان آوردی. اینگونه ستایش ارزش و اعتبار ندارد زیرا گویا فرد بر آنچه که در دل دارد سرکوب می نهد و به دلیل شرایط اجتماعی و منافع شخصی، مجبور است لب به ستایش بگشاید. روایت شده است: مردی در بصره از حضرت امیر (ع) از برادران دینی پرسش نمود، آن حضرت (ع) به وی فرمود: برادران بر دو گونه اند:

۱- برادران ثقه. ۲- برادران تبسمی. اما برادران ثقه؛ آنان پناه و پروبال و اهل و مالند، پس هرگاه برادری را برای خود این چنین یافتی تو هم برایش یار و مددکار باش با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن باش، رازها و عیبهای او را بپوشان و خوبیهای او را اظهار کن. و بدان که این نوع برادران از کبریت احمر هم کمیاب ترند. و اما برادران تبسمی؛ کسانی هستند که دوست و برادر لبخندی تو می باشند، پس تو هم با آنها طوری رفتار کن که آنها با تو رفتار می کنند از شیرین زبانی و گشاده رویی. (نرم افزار رمز غدیر، خصال، باب الاثنین، حدیث ۵۶). لذا امام (ع) مردم را دو دسته می داند. عده ای برادران راستی و عده ای تصنعی هستند که تنها در مقابل فرد لبخند می زنند ولی آنچه را که در دل دارند اظهار نمی کنند. امام (ع) می فرماید اگر با دسته دوم مواجه شدی با آنها با گشاده رویی و شیرین زبانی رفتار کن اما این گشاده رویی تو باید براساس واقع و از صمیم قلب باشد نه اینکه تصنعی و از روی اکراه. و در بیانی دیگر می فرماید: «وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶): (با ظاهر سازی با من رفتار نکنید) یعنی بین دل و زبان آنها نباید دوگانگی و نفاق باشد بلکه باید آنچه را که در دل دارند اظهار کنند و از بیان آن در هراس نباشند. زمانی که انسان آنچه را در دل دارد مکتوم می کند، در واقع به نوعی رفتار تصنعی گرایش پیدا می کند که بر خلاف میل باطنی اوست لذا امام (ع) مردم را از انجام اینگونه اعمالی بر حذر می دارد.

## ۲-۳- کاهش خطا

زمانی که در اجتماع آزادی بیان و عقیده باشد کمتر خطا رخ می دهد زیرا اگر سخن حق در برابر خطا قرار گیرد جامعه به سوی اصلاح رهنمون خواهد شد. امام (ع) می فرماید: « فَلَا تُكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا أَمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي » (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶): (پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمیدانم). در بیانی دیگر می فرماید: « مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجُوهَ الْأَرْءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا » (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۳): ( آن کس که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند، صحیح را از خطا خوب شناسد). امام (ع) در این بیان، آزادی بیان را در مشورت کردن، و مشورت را برابر با ایمنی شدن در برابر خطا می داند. اگر مشورت صورت گیرد، تعدد آراء ایجاد می شود لذا فرد در بین نظرات و افکار گوناگون، بهترین را بر می گزیند و از آن استفاده میکند. بهترین مصداق سخن امام (ع) برای این بیان، خطبه ۳ نهج البلاغه است که حکومت خشن و خشک عمر را حکومتی پر از لغزش، خطا و تلون می داند. زیرا در آن، بین مردم و حاکم هیچگونه نرم خویی و اظهار نظر وجود نداشته است و در نهایت حکومتی پر از خطا و عذر ایجاد شد. (نک. نهج البلاغه، خطبه ۳).

## ۳-۳- دور شدن بدی ها

یکی از آثار و فوائد آزادی بیان و عقیده، امر به معروف و نهی از منکر است. امام (ع) امر به معروف و نهی از منکر را برابر عدم تسلط بدی بر فرد و اجتماع می داند زیرا از این طریق، باطل رو به زوال خواهد رفت و اندیشه درست و منطقی ترویج خواهد شد. امام (ع) در نهج البلاغه می فرماید: « لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولَىٰ عَلَيْكُمْ شَرَارِكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَكُمْ » (همان، نامه ۴۷): (امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدهای شما بر شما مسلط می گردند، آنگاه هر چه خدا را بخوانید جواب ندهد)، زیرا اگر امر کننده به معروف باشد، نیکی و راستی فراگیر خواهد شد و مجالی برای بدی وجود نخواهد داشت و اگر هم بدی رخ دهد، از طریق امر به معروف و نهی از منکر اصلاح می شود.

## ۳-۴- تعاون و اشاعه ی خیر

زمانی که دولت به رعیت خود حق اظهار بیان و عقیده می دهد، در واقع دست های زیادی را برای یاری کردن مملکت فراخوانده است. امام (ع) به مردم زمان خویش حق خیرخواهی برای خود را می دهد زیرا از این طریق، او را در برابر امور مختلف یاری می کنند. امام (ع) در سال ۳۶ هجری پس از جنگ جمل در ستایش از یاران خود می فرماید: « فَأَعِينُونِي بِمُنَاصِحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغِشِّ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ » (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸) (پس مرا، با خیر خواهی خالصانه، و سالم از هر گونه شک و تردید، یاری کنید و در بیانی دیگر می فرماید: « أَمَا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ » (نهج البلاغه، خطبه ۳۴): (اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان برایم خیر خواهی کنید). لذا یکی از مزیت های آزادی بیان و عقیده، تعاون و اشاعه خیر و دور شدن شر و ناملازمات است. حکومتی درست و منطقی است که در آن حاکم و رعیت خیر و صلاح یکدیگر را خواهان باشند و این عمل جز با بیان آزاد و منطقی صورت پذیر نمی باشد.

### ۵-۳- رستگاری

آزادی بیان و عقیده و صمیمیت در بین حاکم و رعیت منجر به انس و الفت در بین آنها شده و در نهایت رحمت الهی جاری می شود و جامعه رستگار خواهد شد. امام (ع) به مالک می فرماید که باید با رعیت رابطه نزدیک داشته باشد، به حرفهای آنان گوش دهد و از نظرات آنها بهره جوید. اگر با زورمند و ناحق مواجه شدند، نظر صحیح خویش را اعلام دارند و از بیان حق سرباز نزنند. امام (ع) ضمن نصیحت مالک به سخن رسول (ص) اشاره می کند و می فرماید: «فانی سمعت رسول الله ص یقول فی غیر موطن لن تقدس أمه لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متنتغع» ( نهج البلاغه، نامه ۵۳) (من از رسول خدا (ص) بارها شنیدم که می فرمود: «ملتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد) یعنی اگر با زورمندان غاصب روبرو شدی هرگز از ابراز عقیده و بیان صحیح خود برای بازستاندن اموال و حقوق غصب شده نگران و مضطرب نباش زیرا اگر اینطور باشد، سعادت از تو دور خواهد شد. ظهیر در این باره می گوید: آزادی چه در بعد فردی و بعد معنوی و چه در بعد اجتماعی آن، برای رسیدن به کمال و مرحله نهایی خلقت انسان است. از نظر فلسفی علت این که انسان اصالت مختار و آزاد آفریده شده این است که این موجود مختار و آزاد با کمال عقل و اندیشه پاک و صاف خود که مرتبط با فطرت الهی و پاک اوست، راه صحیح و هدایت را از گمراهی ها، تشخیص داده و آن را انتخاب کند و به سعادت دنیا و آخرت نایل شود. (نک. احمدی: ۱۳۸۹، ۱۵).

### نتیجه گیری

اصل آزادی بیان و عقیده یکی از اساسی ترین اصول اولیه ی اسلام است که در قرآن کریم نیز به آن از جنبه های مختلفی از جمله: مشورت کردن، نصیحت کردن، انتخاب آزادانه در دین و... یاد شده است. آزادی عقیده و بیان در زمان رسالت پیامبر (ص) و همچنین امامان معصوم از جمله: امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و سایر امامان معصوم (ع) وجود داشته که در نوشتار حاضر به برخی از آنها اشاره شد. این اصل آنقدر حائز اهمیت است که در بین اندیشمندان اسلامی و غربی از ابعاد گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. اندیشمندان اسلامی و غرب بر این نکته اتفاق نظر دارند که آزادی بیان و عقیده نباید از حد و مرز اصلی خود خارج شود و به چارچوب حکومت یا عقیده ای خدشه وارد کند. در جامعه اسلامی آزادی بیان و عقیده مطرح است و آنقدر اصولی و مهم تلقی می شود که بر اساس آن افرادی که در ذمه کشور اسلامی وجود دارند، نباید با عقاید درست آنها مخالف بود و افزون بر این، آنها حق دارند در امور کشور نظر دهند چه بسا حاکمی که عملی ناشایست دارد و فرد تحت ذمه کشور، با عقیده و بیان درست بتواند او را متوجه اشتباه کند یا حتی در مقابل او بایستد. آزادی بیان و عقیده در نهج البلاغه شامل:

۱- آزادی در انتخاب رهبر ۲- آزادی در انتقاد به حاکمان ۳- آزادی اقلیت ها دینی ۴- آزادی بیان و عقیده کارمندان و کارگزاران در برخورد با حاکمان ۵- امر به معروف و نهی از منکر ۶- مشورت کردن ۷- آزادی در پرسش ۸- خیر خواهی و نصیحت است.

از نظر امام (ع):

۱. مردم نباید در پذیرش رهبر مجبور باشند بلکه آنها این حق را دارند که رهبر خود را انتخاب کنند.
۲. اگر پرسشی دارند آن را ذکر کنند تا شک و جهل از بین برود.

۳. مردم باید در برخورد با حاکمان هراس نداشته باشند و آزادانه نظرات و انتقادهای خویش را اعلام کنند و حاکم هم باید با آنها مأنوس باشد و در برابر نظر باطل قیام نکنند بلکه باطل را با برهان به سوی حق دعوت کنند.
  ۴. کارگزاران و کارمندان اگر در دستگاه حاکم به امر غیر منطقی روبه رو شدند می توانند انتقاد کنند و حاکم را متوجه اشتباه و لغزش کنند.
  ۵. اگر با منکری روبرو شدند آن را به سوی نیکی و پاکی دعوت کنند و از بیان آن نهراهند.
  ۶. برای دیگران خیر خواهی و نصیحت کنند و از این طریق بیان و عقیده درست خویش را ترویج دهند.
  ۷. با یکدیگر مشورت کنند تا لغزش ها کمتر شود.
  ۸. اقلیت های دینی مقیم در یک کشور مانند سایرین مردم که تابع آن کشور هستند از حقوق برخوردارند و امنیت آنها باید با آنها برابر باشد.
- امام (ع) برای تمام آزادی ها حد و مرز قائل است و مردم را در بیان و اظهار عقیده تا جایی آزاد می گذارد که به چارچوب اسلام خدشه ای وارد نشود. در حکومت امام (ع) هر عقیده ای که درست باشد، چه از جانب فرد مسلمان مطرح شود یا بالعکس، دارای اهمیت و ارزش است و می توان از آن در جهت اصلاح هر چه بیشتر جامعه استفاده نمود. از فوائد آزادی بیان و عقیده میتوان رسیدن به ۱- سعادت ۲- اشاعه خیر ۳- دور شدن از بدی ها و شر ۴- جلوگیری از تزویر و رفتار تصنعی نام برد که امام (ع) ضمن سخنان شریف خود در نهج البلاغه به آن اشاره کرده است.
- در نهایت شاید بهترین جمله این است که بهترین فایده و اثر مطلوب آزادی بیان و عقیده، احترام به کرامت انسانی است. انسان برخوردار از نعمت بیان و اندیشه است. او می تواند اشاعه خیر کند یا باطل و ناعدالتی را گسترش دهد. اگر بیان قانع و منطقی باشد، آثار مطلوبی بر جامعه و فرد خواهد داشت. او را از بدی ها و ناملایمات دور می کند و خیر و برکت را ترویج می دهد و در نهایت خود و جامعه را به سوی سلامت و سعادت پیش می راند.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی (۱۳۸۷)، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المؤمنین
۳. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد (۱۳۳۷)، شرح نهج البلاغه، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، چ ۱، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی
۴. احمدی، ظهیر (۱۳۸۹)، آزادی و مسولیت از منظر نهج البلاغه، مجله اندیشه صادق، ش ۱
۵. بحرانی، میثم بن علی بن میثم (۱۳۷۵)، شرح نهج البلاغه، مترجم: قربانعلی محمدی مقدم - علی اصغر نوایی یحیی زاده، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی
۶. جرجی، زیدان (۱۳۵۲)، تاریخ تمدن اسلامی، مترجم: علی جواهر کلام، تهران: امیر کبیر
۷. خویی، ابراهیم بن حسین (بی تا)، الدرہ النجفیه، بی جا
۸. دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۷۸)، حکومت حکمت، ج ۲، تهران: خانه اندیشه جوان
۹. دشتی، محمد (۱۳۸۳)، سیره امام علی (ع)، چ ۱، تهران: بی جا
۱۰. دشتی، محمد (۱۳۸۴)، الگوی رفتاری امام علی (ع)؛ ج ۱، قم: میراث ماندگار

۱۱. شمسی نیا، مریم (۱۳۹۴)، تحلیل پرسش و پاسخ در خطبه های نهج البلاغه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه لرستان.
۱۲. طبری، محمدبن جریر (بی تا)، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، بیروت: روائع التراث العربی
۱۳. طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۷، تهران اساطیر
۱۴. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۰)، امام علی (ع) و حقوق اقلیت ها، مجله کتاب نقد، ش ۱۸
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰)، پیام امام شرح تازه و جامعی در نهج البلاغه، ج ۳، چ ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۹)، پیام امام شرح تازه و جامعی در نهج البلاغه، ج ۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵)، پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج ۱، چاپ اول، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۱۸. محمدی صیفار، مهدی (۱۳۹۳)، اندیشه و روش اصلاح جامعه از دیدگاه امام علی (ع)، قم: انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، جاذبه و دافعه علی (ع)، چ ۳۸، تهران: صدرا
۲۰. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله (۱۳۵۸)، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، مصحح: سید ابراهیم میانجی ج ۳، تهران: مکتبه الاسلامیه
۲۱. یار محمدی، هاجر (۱۳۹۰)، عدالت اجتماعی در اندیشه و رفتار امام علی (ع)، قم: نور السجاد